اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد مرحوم نائینی در بحث تعبدی غیر از معنای معروف تعبدی دیروز هم دو تا سه تا معنای دیگر هم اضافه فرمودند اولی‌اش این بود که تعبدی یعنی خود انسان مباشرتا انجام بدهد ، توصلی نه برای توصلی هم دو معنا کرده یکی اینکه بتواند نائب بگیرد یکی اینکه سقوط به فعل غیر این دو تا را با هم دیگر فرق گذاشت مرحوم نائینی این نائب گرفتن و سقوط به فعل غیر ، چون دیگر فاصله زیاد شد نزدیک یک ماه و خورده‌ای شد که این بحث را ایشان فرمودند آن وقت فرمودند اگر بر فرض استنابت در موردی جائز شد درست شد مرجعش به وجوب تخییری می‌شود مخیر بین فعل خودش و فعل شخص دیگری و اگر سقوط به فعل غیر هم شد از قبیل واجب مشروط می‌شود این خلاصه‌ی کلام ایشان است .**

**بعد هم فرمودند اصل لفظی اقتضاء می‌کند تعبدی یعنی فعل باید مباشر باشد اصل عملی را هم اصالة الاشتغال گرفتند دیگر یعنی چون شک در سقوط است که آیا با استنابت ثابت می‌شود یا نه آیا با عمل غیر ثابت می‌شود یا نه شک در سقوط است در موارد شک در سقوط در تکلیف اشتغال یا قاعده‌ی احتیاط به اصطلاح آقایان جاری می‌شود البته ایشان در استنابت تعیین و تخییر را مطرح کردند ما عرض کردیم در هر دو یکی است فرقی نمی‌کند اشتغال جاری می‌شود احتیاج به تعیین و تخییر ندارد .**

**دیروز یک مقداری هم شرح این قسمت گذشت این خلاصه‌ی نظر مبارک ایشان بود که اصل لفظی را ، اما در تقریب اصل لفظی خیلی وجه روشنی را مطرح نفرمودند ، عرض کردم انصافا در این کتب اصولی متاخر شیعه خصوصا بعد از مثل زمان مرحوم نائینی در زمان بعدها خیلی این تحلیلات اصولی اینطوری در این جور قضایا زیاد شده حتی یک مقداری تحلیلات لغوی هم مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی آوردند و انصافا هم در این قسمت خیلی نکات تازه‌ای هست که باز هم در اصول قدیم اهل سنت اجمالا هست اما با این نحو تحلیلی که الان در اصول متاخر شیعه هست نیامده است .**

**عرض شد اولا اینکه آیا مباشرت شرط است یا نه عرض کردیم نکته‌ی فنی به نظر ما این اصل لفظی که ایشان فرمودند درست است اما نکته‌ی فنی‌اش را ایشان به نظر ما درست شرح ندادند . عرض کردیم معنای هیأت یعنی بعبارة اخری این تحلیلی که الان اخیرا می‌کنند هم ماده را حساب می‌کنند هم هیأت را حساب می‌کنند .**

**نسبت به ماده به اصطلاح که مثلا آب بیاور ، آب آوردن باشد این خود آب آوردن عنوان آب آوردن یک عنوان عامی است عنوان خاصی نیست اما نسبت به هیأت عرض کردیم معنای حرفی است این معنای حرفی قیامش به سه طرف است چون عرض کردیم معنای حرفی روی اصطلاحی که ما گذاشتیم جزو معانی حرفیه ، معانی اندکاکیه هستند .**

**معنای اندکاکی یعنی در اطرافش تحقق پیدا می‌کند به قول مرحوم آقای نجم الائمه‌ی رضی در غیرش پیدا می‌شود مثل فوقیت نسبت به بنده فوقیت سقف ، این فوقیت خودش چیزی نیست یک سقف هست و یک معنای نسبت که بین ما برقرار می‌شود این فوقیت را حالا آیا این وجود دارد یا فی نفسه است یا این نحو وجودی است این هم بحث دیگری است و الا فوقیت خودش چیزی نیست .**

**در باب هیأت در باب اوامر که در باب نه اوامر اصولا انشاء و در باب به اصطلاح این قسمت انشاء که به اصطلاح اعتبارات قانونی باشد در این سنخ از اعتبارات این معنی هیأت قائم به سه نفر است آمر و مأمور و مأمورٌ به از این نسبتی که بین این سه طرف می‌شود عنوان امر و عنوان طلب را به اصطلاح در طلب قوامش که مفاد هیات است به این سه مورد است و عرض کردیم نسبت اینها هم ظاهرا یکی است یعنی فرق نمی‌کند پس اگر گفت آب بیاور یعنی مثلا یک حالتی است ما بین آمر و مأمور همان شخص حالا بچه‌اش است یا عبدش است و آب آوردن نسبت بین این .**

**نسبت به آمر خوب آقایان قائل هستند که مباشرت ، یعنی قائل هستند که برای کسی دیگری که نمی‌تواند آب بیاورد آب برای همین آمر باید بیاورد . نسبت به مأمورٌ به که آب آوردن باشد نمی‌تواند نان بیاورد منحصر در خود آب آوردن است . می‌ماند نسبت به مأمور که خودش یا غیرش خوب آن هم همین طور است فرق نمی‌کند یعنی این سه تا این طور نیست که ما مأمور را جدا بکنیم یک نسبت واحد است یک نسبتی است بین آمر ، مأمور ، مأمورٌ به همچنان که در آمر و مأمورٌ به خود آنها مطرح هستند چیز دیگری جای آنها نمی‌نشیند نسبت به مأمور هم همین طور است .**

**و لذا به نظر ما اصولا این بحث خیلی نکته‌ی خاصی ندارد**

**یکی از حضار : یعنی اصل عملی هم نیاز ندارد**

**آیت الله مددی : بله اصلا**

**یکی از حضار : یک قاعده‌ی عقلائی است**

**آیت الله مددی : یعنی همچنان که آمر غیرش نمی‌شود آب برای برادرم ببرم مثلا ، مأمورٌ به هم که آب آوردن باشد نان بیاورد نمی‌شود.**

**پس نسبت به مأمور هم همین شخص است زید برود آب بیاورد یا بخواهد سقوط ، عرض کردیم لذا به نظر ما نکته‌ی فنی‌اش این است یعنی نکته‌ی فنی این است که طلب و امر یک نوع معنای اندکاکی است یک نوع معنای هیأت حالا می‌خواهد به هیأت افعل باشد به معنای یرید صلاته باشد یأتی بالماء باشد لازم هم نیست حتما به هیأت افعل باشد ، فعل ماضی باشد أتی بالماء مثلا به هیأت فعل ماضی باشد در مقام اعتبار باشد در مقام اعتباراتی که ما انجام می‌دهیم این مطلب قائم به سه طرف است چون قائم به سه طرف است و در دو طرفش مسلم است که غیر نمی‌شود آن طرف هم مثل همان است فرقی نمی‌کند فرقی در این جهت ندارد پس اینکه شخص دیگری انجام بدهد این نیست این را نمی‌شود قبول کرد .**

**بله یک بحث دیگری است و آن اینکه گاه گاهی ما در خطابات و یا در جاهایی که خطاب داریم با شواهدی که موجود است اثبات می‌کنیم که مثلا اینجا هیات یا مثلا امری که پیدا شده این امر جنبه‌ی تکلیفی صرف ندارد ، جنبه‌ی تعلق به ذمه هم دارد ، تعلقی به ذمه پیدا می‌کند .**

**یعنی یا فقط تعلق به ذمه پیدا می‌کند مثل دین ، مدیون که می‌شود انسان یا نه هم امر تکلیفی دارد هم تعلق به ذمه دارد ، اگر تعلق به ذمه آمد طبیعت تعلق به ذمه این است که با فعل دیگری انجام می‌شود چون ذمه جداست دیگر ، آن تعلقش و لذا مثلا بنایشان به این است که اوامر مالی ، هر امری که مالی باشد چه زکات باشد چه کفاره باشد چه خمس باشد ، اوامر مالی به نحوی تعلق به ذمه پیدا می‌کند با اتیان فعل غیر ساقط می‌شود یا با استنابت نائب شدن شخص دیگری ساقط می‌شود این را گفته شده لکن خود ما هم در این تأمل داشتیم خیلی واضح نبود .**

**آن جایی که ثابت بشود ذمه است بله انصافا می‌شود قبول کرد اما اگر ثابت نشد ذمه است مجرد اینکه امر مالی باشد مثلا گفت فلان فعل را در حج انجام دادی باید یک گوسفند بکشید ، یک کسی دیگری گوسفند را کشت گفتیم محل تأمل است کفارات را . بنایشان به این است که ساقط می‌شود در همین عروه داریم بحث در کفارات دارد که اگر کفاره‌ی روزه به کسی تعلق گرفت کسی دیگری او را انجام بدهد تبرع بکند از طرف او ، قبول کردند .**

**چون می‌گویند اوامر مالی طبیعتش این است لکن نه به نظر ما فرقی نمی‌کند مالی و غیر مالی ندارد بله اگر ذمه‌ی صرف بود عادتا این طور است چون ذمه یک تعلقٌ مائی پیدا می‌کند خودش فی نفسه اعتبارش به نحو ، اما اینکه به مجرد اینکه من مأمور بشوم به اینکه به این آقا بگویم مبلغ 200 تومان بده به فلانی شخص دیگری 200 تومان بدهد به مجرد اینکه ایشان مأمور بشود شخص دیگر هم بتواند پرداخت کند این دلیل می‌خواهد اینجا هم همین طور است ظاهرش این طور است که این شخص باید 200 تومان بدهد اگر گفت باید یک گوسفند بکشی ظاهرش خودش باید یک گوسفند بکشد یک شخص ، دقت فرمودید شخص دیگری بخواهد این گوسفند را بکشد و لذا ما گفتیم اگر بخواهد کاری انجام بدهد پول را بده به دیگری تو نائب هستی از من ، نیابت .**

**چون مساله نیابت بر می‌دارد به حساب امر مالی ، نیابت به این معنا تو این مطلب را بگیر و از طرف من این کار را انجام بده ، قبول می‌تواند بکند نیابت ، نیابت را و او به حساب انجام بدهد به نیت او ، فقط صدور فعل از او باشد و الا دفع پول و پرداخت پول از طرف خود شخص باشد ، شخص این کار را انجام بدهد یعنی ظواهر امر این است که خود این عمل در خارج واقع بشود می‌شود این عمل در خارج واقع بشود از نائب لکن به قصد نیابت .**

**و لذا اینکه ایشان می‌فرماید استنابه عرض کردیم کلام نائینی استنابه است نه نیابت ، استنابه مجرد نائب گرفتن است شما نائب بگیرید فعل ساقط بشود و این نائب گرفتن در جایی است که آن نائب صلاحیت کامل داشته باشد و الا اگر شما استنابت کردید و نائب صلاحیت نداشت آنجا هم سقوطش روشن نیست ، مثلا اگر حاکم حکم کرد یا مثلا خمس را که بنا بر معروف باید به فقیه جامع الشرائط داد به مجرد اینکه شما بدهید به نائب فقیه آن نائب بگیرید آن فعل ساقط می‌شود اما خود کفاره‌ی روزه ، شما کفاره‌ی روزه را بدهید به فقیه معلوم نیست ساقط بشود چون معلوم نیست این جزو شؤون فقیه باشد ما در مباحث مالی متعرض شدیم مفصلا 20 سال قبل که شؤون فقیه این طور نیست جمیع امور مالی را که انجام بتواند بدهد دلیل نداریم که شما اگر کفاره‌ی روزه را ، حتی دلیل بر اینکه مثلا فقیه امر ولایی صادر بکند که کفاره‌ی روزه را ، مگر با خیلی شرایط سختی و با قواعد سختی و الا به مجرد اینکه امر ولایی صادر بکند که کفارات را نزد من بیاورید معلوم نیست نافذ باشد اصلا نفوذ ولایتش معلوم نیست در این حد باشد .**

**مگر اینکه یک اوامر خاصی باشد و باید نکات فنی‌اش را بیان بکند و جهاتش را بیان بکند و وجوه عقلائی بر مطلب متصور بشود و معلوم بشود که اگر این کار نشود مثلا اموال شیعه تلف می‌شود و الی آخره ، یعنی مسائل خاصی مطرح بشود و الا پرداخت به او را**

**پس اینکه ما بتوانیم نائب بگیریم البته در مسائل مالی این طوری هست چون دفع مال است این را می‌شود قبول کرد در مسائل مالی دفع مال نه پرداخت مال نه اینکه کسی دیگری آن فعل را انجام بدهد ، مثلا می‌گوید آقا شما این پول را باید در بانک بریزید ظاهرش این است که ایشان باید به بانک بدهد شخص دیگری به بانک ، اما می‌گوید آقا تو نائب هستی از طرف من وکیل هستی از طرف من این پول را بگیری در بانک بریزی در صندوق خیریه بریزی این را می‌شود قبول کرد اما این تعبیر نائینی استنابت است . به مجرد اینکه نائب گرفت فعل ساقط نمی‌شود .**

**و لذا در این جور جاها وقتی که نائب عمل را انجام داد ساقط می‌شود ، پس اینکه ایشان فرمود اصل لفظی این است که مباشرت راست است تعبدی به معنای مباشرت اصل عملی هم خوب اشتغال است راست است آن هم درست است و اصل لفظی و عملی هر دو اطلاق دارد .**

**و یک مطلب دیگری که ایشان فرموده مرجعش می‌شود به واجب تخییری و مرجعش می‌شود به واجب مشروط این را هم قبول نکردیم مرجع واجب تخییری و مشروط یک نحو وجوب هستند یک نحو تکلیف هستند این که می‌توانید شما نائب بگیرید به دلیل خارجی قائم شده است این نحوه‌ی وجوب و تکلیف نیست این که مرجعش نیتجتا آن است این در باب اعتبارات قانونی این مرجعیت به درد نمی‌خورد باید به آن اعتبار تعلق بگیرد آن مطلب دوم ایشان ر ا هم قبول نکردیم ، این در قسم اول .**

**اما در قسم دوم در صفحه‌ی 143 می‌فرماید و اما الکلام فی اصالة التعبدیة بمعنی اعتبار الارادة والاختیار این هم بحث دوم که اصل تعبدی است یا توصلی یعنی در یک فعلی اراده و اختیار شرط است یا نه مثلا اگر گفت آب بیاور گفت خیلی خوب بعد این حواسش نبود رفت برای خودش بازی می‌کرد یک مقدار هم آب آورد اینجا گذاشت ، می‌گوید گفتم برو آب بیاور ، گفت خوب این آب ، با اراده و اختیار آب را نیاورد به خاطر امر این آقا آب را نیاورد ، خودش داشت بازی می‌کرد برداشت یک مقدار آب هم اینجا آورد آیا این فعل ساقط می‌شود اگر بلا اراده و اختیار باشد ، اگر گفتیم تعبدی یعنی حتما اراده می‌خواهد ، گفتیم توصلی نه بلا اراده هم ساقط می‌شود فعل .**

**یکی از حضار : بحث تعبدی و توصلی باید در احادیث آمده باشد که ما به آن بپردازیم یا چطور مطرح می‌کنند ؟**

**آیت الله مددی : نه این را اضافه کردند عرض کردم این اضافه شده است ، این را به اصطلاح تعبدی و توصلی همان معنای معروف است که اعتبار قصد قربت و اینها**

**یکی از حضار : معنایش هم ظاهرا سه ، چهار تا معنا کردند می‌گویم مگر در حدیث آمده است ؟**

**آیت الله مددی : نه ، این را می‌گویم به اصطلاح چون در مواردی که در باب اوامر هست و در باب هیآت هست اینها آمدند معانی مختلف هیآت را در ضمن فصول مثلا هیأت افعل را که آوردند مرة و تکرار آیا دلالت بر مرة و تکرار می‌کند فوق تراخی می‌کند یا نه ؟**

**یکی از مباحثش هم آیا دلالت بر اراده و اختیار می‌کند یا نه آن وقت این را در ضمن تعبدی و توصلی معنا کردند و الا این خودش یک معنایی است ، یعنی یک تحلیل لغوی است و تحلیل قانونی ، هم تحلیل لغوی و عرفی دارد البته ما این طور گفتیم اگر یک معنایی در عرف عام باشد این تحلیل عرفی است آن وقت در لغت مثلا در لغت عربی یا فارسی ممکن است در لغت یک خصوصیت‌هایی پیدا بشود این تحلیل لغوی است و در قوانین ممکن است باز یک خصوصیتی کم و زیاد بشود تحلیل قانونی است باز در قوانین دینی ، قوانین شرعی باز ممکن است یک تغییراتی ، لذا ما دائما اینها را مرتبه بندی کردیم**

**یک تحلیل عرف عام ، یک تحلیل لغوی ، یک تحلیل قانونی ، یک تحلیل قانون دینی که عرض کردم قانون دینی در اسلام در مدینه در آیات و روایات مدنی بیشتر هست چون در مکه قانون نبود ، یعنی بود مثلا نماز می‌خواندند اما این خصوصیات نماز و اینها اصلا مطرح نبود یا حج می‌کردند طواف می‌کردند ، این نکات در مدینه در فقه مدینه بود مخصوصا در فقه مدینه تفریعاات فقهی وجود داشت یعنی این مساله‌ای که ما الان تفریعات داریم ، فرض کنید مثلا ما قوانین حمورابی را در آشور داریم 2500 سال قبل از اسلام قوانین حمورابی هست اما این قوانین حمورابی به مدینه نرسید ، آن که به مدینه رسید یهود بود .**

**آن وقت در یهود مدینه توضیح دادیم مشنا هم در اختیارشان بود مشنا تفریعات است مثل رساله‌ی عملیه‌ی ماست خود تورات این جور نیست بیشتر کلیات است اما تفریعات در مشنا هست و خواندیم آن روز هم خواندیم که حتی عمر یک مطلبی گفت علمایشان گفت مطلب این طور است عمر پرسید علیرضا خواند گفتیم از کتاب محلی ابن حزم جلد 10 یا 11 بود محلی ابن حزم بود ، گفت در تورات این نیست قالوا فی مسنا ، قال وما المسنا ، قالوا کتابٌ کتبه علماء احرار ایشان گفت قبول نداریم مسنا را قبول نداریم ، مسنا تفریعات است من دارم اینجا مشنا را و خیلی تفریعات است یعنی فروع قانونی همان شبیه فروعی که ما داریم در مشنا و لذا محیط قانونی به معنای دینی دقت فرمودید این که می‌گوییم هست در مدینه نکته‌اش این بود که با شواهد تاریخی مشنا در اختیار یهود مدینه بود و مشنا طبیعتش مثل رساله‌های عملیه‌ی ماست یعنی تفریعات دارد لو کان کذا لو کان کذا به خلاف تورات ، مثل قرآن که خیلی تفریعات ندارد چطور در روایات تفریعات آمده بعد هم در کتب فتاوی ، مشنا از این قبیل است دقت فرمودید ؟**

**پس ما چند مرحله داریم این که آیا اراده و اختیار یکی از مباحثش این است مرحوم نائینی می‌فرماید این هم یک بحثی که طبعا جزو موارد قانونی هم هست آیا ما از نظر قانونی اعتباری حالا اعتبارات فردی باشد اعتبارات قانونی باشد آیا اراده و اختیار درش شرط است این را هم یکی از مفاد بحث‌های هیأت گرفتند که مثلا اگر گفت برو آب بیاور این اصلا گوش نکرد داشت تصادفا مثلا می‌رفت بازی می‌کرد یک کمی هم آب آورد اینجا که مثلا بریزد چای برای خودش بخورد گفت آب آوردی می‌گوید بله این آب با اراده و اختیار انجام نداد آیا این امتثال صدق می‌کند یا نه یا باید به صدور فعل در**

**البته چیزهای دیگری هم داریم مثلا آقای خوئی نظر مبارکشان به این بود که ظهور اوامر در این هست که باید احداث باشد استمرار به درد نمی‌خورد و لذا این فرع در عروه هم دارد عروه قبول کرده مشهور بین علما هم قبول کردند که اگر داخل آب باشد بخواهد نیت غسل ارتماسی همان داخل آب بکند درست است آقای خوئی می‌فرمایند نه ظهور فعل در ایجاد است ، ببینید دیگر این را الحمدلله تعبدی و توصلی نیاوردند همه را آوردند اما الحمدلله در اقسام تعبدی و توصلی این بحث را نیاوردند .**

**حالا شما می‌خواستید این بحث را هم اضافه بکنید تعبدی و توصلی مثلا ، آیا ظهور فعل ، ظهور انشاء ، ظهور اوامر در احداث است، ایشان من شاید چندین بار خودم در درس از ایشان شنیدم ، چون به مناسبت‌های مختلف ایشان متعرض می‌شدند در ابواب مختلف فقه و ایشان اعتقادشان این بود که در احداث است و همیشه هم همین مثال را می‌زدند که اگر در حال سجده بود کسی آیه‌ی سجده خواند باید سرش را از سجده بردارد دو مرتبه سجده بکند ایجاد سجده بکند استمرار سجده کافی نیست گفت معلوم می‌شود ظهور امر در این است که انسان باید احداث بکند و لذا در باب غسل ارتماسی مثل اینکه گفته بودم سابقا این مثال را ، مثال ایشان همیشه این بود در درس همیشه مثال ایشان این بود .**

**ظهور امر ، می‌گفت ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا واحده اجزئه ذلک عنه روایت این طوری است نمی‌دانم روایت یکی از شاگردان یا عبدالله بن بکیر است یا حمران است یا نمی‌دانم چه کسی ، یکی از شاگردان زراره است از طریق زراره است . البته بحث غسل ارتماسی یک خصوصیاتی دارد که حالا جایش اینجا نیست بعد هم آقایان وضوء ارتماسی را به آن اضافه کردند که آن هم مشکل دارد .**

**یکی از حضار : از حلبی ؟**

**آیت الله مددی : نه ، از حلبی است ؟ لو ان الجنب**

**یکی از حضار : ولو ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا واحده این را می‌فرمایید ؟**

**آیت الله مددی : بله ، برای حلبی است این ؟**

**یکی از حضار : علی بن ابراهیم ابیه ابن ابی عمیر حماد**

**آیت الله مددی : حماد عن الحلبی ، به نظرم ما در روایات ارتماس یکی از شاگردان زراره هم دارد در آن باب ارتماس نگاه کنید در ذهنم الان این طور است یکی از شاگردان زراره نقل می‌کند .**

**علی ای حال ایشان نظر مبارکشان این بود که ظهور فعل در احداث است البته این مطلبی که ایشان فرمودند روشن نیست این لسان دلیل باید اتباع بشود نه اینکه ، این نکته‌ی فنی است در باب سجده این است که ، آن نکته این نیست که ایشان فرمودند ، در همان اجتماع امر و نهی هم ایشان فرمودند ، آن هم نیست آنجا هم آن نکته آن نیست ، آن نکته این است که در باب سجده این که حقیقت سجده چیست ، آیا سجده این است که انسان همین سرش روی زمین باشد ، فرض کنید رکوع همین است که انسان خم بشود .**

**فرض کنید می‌گویند جلوی پادشاه رکوع کنید همین طور خم خم وارد اتاق بشود این رکوع است یا نه صاف وارد بشود بعد خم بشود این حالت را رکوع می‌گویند آن حالت احترام این است ، و لذا اعتبار قیام قبل از رکوع در صدق رکوع مؤثر است این که می‌گویند باید قیام باشد قبل از رکوع ، قیام متصل به رکوع این قیام به متصل به رکوع روشن شد سر اینکه می‌گویند سرش را بردارد چون می‌گویند سجده این**

**حالا شما فرض کنید در همین حال خم وارد اتاق شدید نمی‌گویند رکع امام الامیر این اگر مستقیم بود خم شد این احترام است اگر نشسته بود یا ایستاده بود سرش را گذاشت روی زمین این احتراما است یعنی در باب سجده اینکه مثلا آیه می‌گوید فاسجد ، فاسجد معنایش این است .**

**و لذا آن جلسه‌ی ما بین السجدتین را واجب گرفتند ، چون باید بلند بشود بعد بنشیند ، این می‌شود سجده ، جلسه‌ی استراحت را اشکال کردند که آیا در باب سجده اضافه‌ی بر او نشستن بعدی هم می‌خواهد یا نه ؟ خوب دقت کنید نکات فنی است اینها ظرافت‌های فقه است ،**

**یکی از حضار : جلسه‌ی استراحت قبل از همان سجود**

**آیت الله مددی : ها ، ایستاده از ایستاده می‌رود به سجده این سجده است بعد بلند می‌شود می‌رود به سجده این سجده است باز آیا بعد هم می‌خواهد بلند شود یا نه ، یعنی در باب سجده یکی باید نشسته باشد یا ایستاده باشد سرش را روی زمین بگذارد بعد دو مرتبه باز هم بایستد مجموع این سه تا کار می‌شود سجده**

**یکی از حضار : آقای خوئی احتیاط واجب کردند جلسه‌ی استراحت نباشد .**

**آیت الله مددی : احتیاط واجب کردند باشد یا نباشد ؟**

**بله دقت کردید ، آقای خوئی می‌گوید این دومی در سجده مؤثر نیست چون در روایت استوی جالسا امر به آن خورده است از اینکه امر به آن خورد استوی جالسا معلوم می‌شود دومی در صدق سجده مؤثر نیست اما اولی مؤثر است دقت کردید اولی نمی‌دانم روشن شد برای شما ، این در حقیقت تحلیلی است و همچنین ایشان در باب اجتماع امر و نهی در نماز اتحاد نماز و قصر را در سجده می‌داند ، آنجا هم این توضیح را دادیم در باب سجده سه تا مبنا هست یک : همین که شما به مقداری برسید که سرتان نزدیک زمین باشد سجده است حالا روی زمین نگذارید .**

**و لذا عرض کردیم چند دفعه عرض کردم مرحوم آقای کربلایی آقایی بود که عارف بود و فلان بود از این حرف‌ها همین که راجعش به کتاب هم نوشتند بله همان که روی همان مجلد نوشتند ایشان قاعده‌اش این طوری بود که وقتی وارد حرم سید الشهداء می‌شد خم می‌شد عتبه را می‌بوسید بعد یک طوافی دور قبر می‌کرد این رسم این جماعت شد اصلا اصطلاحا .**

**چون این گاهی اوقات یک کاری که اصلا امر در زمان شیخی‌ها مخصوصا زمان سید کاظم رشتی یک اختلافی باز بینشان پیدا شد ، شیعیان متعارف می‌آمدند بالا سر حضرت زیارت می‌کردند همان شیخی‌ها می‌رفتند پایین پا مقابل شهداء جای قبر علی اکبر ، اصلا در کتب عربی که در آن زمان نوشته شده الپشت سریه و البالا سریه اصلا نوشتند ، الپشت سریه و البالا سریه ، مراد این بود لفظ را هم برای شما شرح بدهم چون اگر می‌خواستید بخوانید نمی‌دانستید چطور بخوانید اصلا این بالاسریه برای شیعه‌ی متعارف است ، چون روایت دارد عند الرأس الشریف اینها می‌آمدند بالای سر دعا می‌کردند آنها می‌رفتند پشت ، پشت سر نه پایین پا در حقیقت ، مقابل قبر شهداء**

**البته اگر دقت کرده باشید نزدیک ضریح شهداء نمی‌شدند چون می‌گویند عده‌ای از شهداء بیرون ضریح هستند بعضی‌ها مکاشفه برایشان شده که نزدیک نشوید نزدیک ضریح ، یک ضریح هم برای شهدا هست ، نزدیک ضریح بشوید روی جسد شهداء است ، لذا از شهداء فاصله می‌گیرند یک دو سه متر فاصله می‌گیرند می‌گویند همه‌ی شهدا ء در زیر ضریح نیستند یک عده‌ایشان بعد از ضریح هستند یعنی بیرون ضریح هستند لذا برای احترام به شهداء پایین تر . که این در آن زمان رسم شد بالا سریه و پشت سریه می‌گویم یک چیزهایی حرف‌های عجیب و غریب این در کربلا هم رسم این آقایان شد و بعد هم که همین آقایان جای دیگر هم از همین کار کردند .**

**آن وقت یک مرحوم آقای شیخ محمد رضا اصفهانی بود خدا رحمتش کند مرد بی فضل نبود کمی تندی‌هایی داشت ، ایشان اعتقادش بود همین عتبه بوسی سجده است روشن شد ؟ سجده این نیست که شما پیشانی‌تان را روی زمین بگذارید همین مقدار انحناء که نزدیک زمین بشوید این هم سجده است ، کتاب دارد اصلا در این جهت ، یک کتابی نوشته برای اینکه رد آنها را بکند چون کربلاء بود آنها هم کربلاء بودند این هم کربلاء بود برای اینکه رد آن آقایان بکند آمد یک کتابی نوشت که پس مبنای اول در سجده همین بوسیدن عتبه‌ی حرم هم جزو سجده است .**

**رأی دوم این بود که نه همین که رأس پیشانی موازی با زمین شد از این بیشتر از عتبه بیشتر بیاید موازی ، پیشانی موازی بر زمین شد این سجده است ، رأی سوم آقای خوئی شد که این هم سجده نیست ، وقتی روی زمین گذاشت و به قول معروف یک فشاری هم داد با اعتماد بر ارفع این سجده است . مماس هم فایده ندارد . روشن شد ؟ پس اینکه ایشان ، مطلب روشن شد ؟ اینکه ایشان می‌گوید اجتماع امر و نهی فقط در سجده می‌شود این هم روی سه مبنا در سجده است دقت کردید ؟ این نه اینکه به خاطر بحث اجتماع امر و نهی باشد روی دوتا مطلب سجده اتحاد پیدا نمی‌کند روی مبنای سوم چون اگر مماس باشد خوب باز تصرف در زمین نشده است ، اگر به همین قدار مماس تصور بشود ایستاده بوده نشسته روی زمین خوب به طریق اولی تصرف در غصب است حالا فشار بخواهد بیاید یا نیاید ، دقت کردید چه شد ؟**

**پس این نکته‌ای که ایشان فرمود ظهور در احداث دارد این به خاطر خصوصیت سجده است دقت کردید ؟ در باب سجده ، نمی‌دانم روشن شد برایتان ؟ در باب سجده همین پیشانی روی زمین بودن سجده نیست ، تعظیم و احترام ، عنوان تعظیم و احترام ، عنوان تعظیم و احترام قوامش این است که شما یا ایستاده باشید یا نشسته باشید بروید سرتان را به زمین بگذارید این تعظیم و احترام است ، رکوع کردن که به عنوان تعظیم است اینکه انسان یرکع تعظیما له که در لیلة المعراج آن حقایق بر رسول الله کشف شد حضرت ناگهانی به رکوع آمدند در عظمت الهی در روایات معراج هست . این برای این بود که در حال عادی بودند خم شدند در مقابل عظمت خدا، این ایستادن و بعد خم شدن این رکوع است ، دقت فرمودید ؟**

**و لذا اگر شما جلوی امیر از همان دم در همان حالت خم وارد شدید نمی‌گویند رکع للامیر اگر ایستاده بود خم شد می‌گویند خم شد اگر نشسته بود یا ایستاده بود روشن شد نکته ، پس این نکته‌ی فنی‌اش این نیست که افعال ظهور در احداث دارد عنوان سجده این است . اما در روایت غسل ارتماسی باب افتعال آمده لو ان الجنب ارتمس حالا اگر آنجا این طور بود رمس بدنه ، رمس ، باز رمس غیر از ارتمس است این‌ها ظرافت‌های فقه است فراموش نکنید به این زودی‌ها جایی پیدا نمی‌کنید این به خاطر نکته‌اش نکته‌ی ارتمس است باب افتعال است**

**یکی از حضار : یعنی قبولش ؟**

**آیت الله مددی : یعنی این حالت پیدا بشود ارتماس آدم وسط آب هم باشد ارتماس صدق می‌کند روشن شد چه می‌خواهم بگویم ؟**

**بله اگر عنوان این بود لو ان الجنب رمس بدنه فی ، رَمَسَ باب ثلاثی مجرد ممکن بود بگوید نه این ظهور در احداث دارد باید این کار را ایجاد بکند اما لو ان الجنب ارتمس فی الماء ارتماسا**

 **یکی از حضار : بنا هم همین است که در آب هم یک تکانی بدهد**

**آیت الله مددی : بله فتوا هم بر همین است فتوای مشهور هم ، مرحوم آقای خوئی قبول نداشتند و دلیلشان همیشه سجده بود .**

**پس معلوم می‌شود اولا مساله‌ی سجده غیر از آن مساله است روشن شد و حق در مقام این است که نه ظهور در استمرار دارد به مواردش فرق می‌کند باید لسان دلیل نگاه کرد یک جا لسان دلیل مساعد با ایجاد است با اعتبار است ، یک جا لسان دلیل مساعد با استمرار هم هست در حال کفایت هم کفایت می‌کند .**

**یکی از حضار : اگر این را نداشت یعنی لو کان ... چه می‌شود ؟**

**آیت الله مددی : در نمی‌آید نه ، غالبا لسان دلیل در می‌آید این طور نیست که در نیاید اگر در نیامد دلیلی اگر شک کردیم اصالة البرائة جاری می‌شود یعنی مشکل نداریم شرط در چیزش نیست ، مگر شک در سقوط باشد که اشتغال می‌شود .**

**یکی از حضار : اراده و اختیار هم همین است ؟**

**آیت الله مددی : حالا ایشان اراده را می‌گوید و اما الکلام من این را از خودم اضافه کردم این نبود ها در بحث ایشان نبود .**

**اما الکلام فی الارادة و الاختیار فمجمل القول فیه هو ان الاقوی فیه ایضا اصالة التعبدیة که اراده و اختیار می‌خواهد ، بمعنی عدم سقوط التکلیف عند فعله ، خوب بعد در تحلیل‌هایی که دارند این تحلیل‌هایی است که گفتم در کتب اصول قدیم اهل سنت هم نیامده ، تحلیل یک اینطوری است که اگر ما گفتیم اراده و اختیار شرط هست یا نه مثلا اراده شرط است اصطلاحی دارند اگر گفتیم اراده شرط است این مدلول است دال بر این چیست ، چون نسبت بین دال و مدلول به اصطلاح آقایان تضایف است اگر مدلول بود باید دالی هم باشد ، دال بر این چیست ؟ چون ما آن که داریم یکی ماده است یکی هیأت است دیگر دال بر اراده و اختیار یا باید ماده باشد یا اختیار باشد ، یا هیأت باشد .**

**لذا ایشان این طور می‌گوید بمعنی ولیس ذلک ، این لیس ذلک به قول معروف مثل قیاسی است که بعضی مقدماتش مزمر است و لیس ذلک ، مثل آن است ، لاجل اخذ الاختیار فی مواد الافعال همان نکته‌ای که ، کانما مطوی المقدمات است به اصطلاح آقایان بعضی از مقدمات ، یعنی اگر می‌خواهد باشد یک دالی می‌خواهد دالش یا ماده است یا هیأت است دیگر چیز دیگری نیست .**

**اما خوب مرحوم نائینی عنایت نفرمودند ممکن است دالش مجموع ماده و هیأت باشد این احتمال هم هست . این شعر معروف که مات زیدٌ زید اگر فاعل بدی ، کی ز مرگ خویشتن غافل بدی ، این معلوم می‌شود در ارتکاز این شاعر این است که مثلا فعل باید با اراده باشد چون می‌گوید مات زیدٌ چون تهش غافل است اراده نیست ، مات زیدٌ زید اگر فاعل بدی ، کی ز مرگ خویشتن غافل بدی ، معلوم می‌شود در ارتکازش این است که در فعل یک نحو اراده‌ای هست لذا در مات زیدٌ مثل این بحث معروف که در باب به اصطلاح مفعولٌ به باید وجودش قبل از فعل باشد مثلا ضربت زیداً .**

**و لذا اشکال می‌کند زمخشری در کشاف خلق الله السماوات والارض می‌گوید این معنا ندارد چون با خلق سماوات درست شد نه اینکه سماوات اول موجود بود بعد خدا خلقش کرد ، خلق الله السماوات والارض ولو ما اعراب می‌کنیم می‌گوییم مفعولٌ به لکن در واقع مفعولٌ به نیست خود فعل است خود خلق است این طور نیست که مفعولٌ به قبل از فعل مثلا وجود داشته باشد .**

**در اینجا حالا مرحوم نائینی دو تا احتمال داده یک احتمال سومش هم این است یعنی اینکه ایشان احتمال داده ممکن است ما این طور قائل بشویم که گاهی مجموعش مجموع ماده و هیأت دلالت می‌کند ، این را دیگر ایشان احتمال نداده احتمالاتی را که داده همین دو تا را احتمال داده یکی مواد افعال لوضوح فساده بداهة عدم توقف الضرب والفلان علی وقوع عن ارادة وکذا لیس ذلک ، ماده که نیست ، لاجل اخذ الاختیار فی هیآت الافعل ، در هیأت هم نخوابیده است ، مثلا گفت قام زیدٌ حتما به اراده نه بلند شد همین طوری در حال خواب بیدار شد بلا اراده ، اصلا خواب هم بود ، بله .**

**بوضوح انه لا یتوقف صدق انتساب المادة الی الفاعل علی الارادة والاختیار ، بله اما ممکن است این طور بگوییم شاید در لغت عرب همین طور که این آقا اشاره کرد بگوییم جایی که فعل است طبیعت فعل چون این جوری است طبیعت فعل این جوری است که دلالت می‌کند بر اینکه این مطلب به حساب در اسناد انتساب حدث الی فاعل ما بنحو الحرکة السیلانیة من العدم الی الوجود این تعریف مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی است ، مرحوم نائینی اشکال کرد خواندیم عبارت ایشان را ، نوشته بعضی‌ها این طور تصور کردند ایشان گفت من القوة الی الفعل به جای حرکت عدم ، گفتیم انصافا عرف قوه و فعل نمی‌فهمد عرف همان حرف آقای شیخ محمد حسین را می‌فهمد عرف بگوییم که این درش قوه بود تبدیل به فعلیت شد این را عرف نمی‌فهمد قام زیدٌ را قوه و فعل نمی‌فهمد عدم و وجود می‌فهمد نبود .**

**در فعل یعنی ببینید در فعل ، مثلا اگر گفتیم زیدٌ قائمٌ این ثبوت است یعنی جایی که اسناد اشتقاقیه ثبوت است اما اسناد فعلیه حالا می‌خواهد جمله‌ی فعلیه باشد قام زیدٌ یا جمله‌ی اسمیه باشد زیدٌ قام در آن نکته‌اش فرقی نمی‌کند زیدٌ قام و قام زیدٌ ممکن است بگوییم در جایی که حالت فعل است چون به نحو حرکت سیلانیه است از عدم به وجود این باید روی اراده باشد ، مثلا ممکن است البته ایشان گفته نه اما این احتمال هست که در مجموعش اخذ شده باشد ، لکن حالا بله الان بعد چون صحبت می‌کنیم .**

**اینکه ایشان دو تا آورده یک احتمال سوم هم هست آن شعر شاعر را هم خواندیم از آن عبارت ایشان معلوم می‌شود که در مثل مات زیدٌ نمی‌توانیم بگوییم فاعل چون غافل نیست ، غافل است از مرگ خودش ، یعنی اگر آنجا آن مشکل نبود در فعل قام زیدٌ باید غافل نباشد ، معلوم می‌شود در استناد یک فعل به فاعل ، روشن شد ؟ طبعیتا با غفلت نمی‌سازد بلا اراده نمی‌سازد .**

**مع ان الافعال تعم افعال السجایا وغیرها مثلا فرح زیدٌ ممکن است فرحش بلا اختیار باشد ، لکن این تعم الافعال و السجایا خوب این معنایش این نیست که این مطلب نیست ، فکر می‌کنیم این مطلب هست مثل مات زیدٌ دیگر ، ایشان می‌گوید در آنجا خوب مثل اشکال مات زیدٌ بگوییم نه در افعال در جایی که فعل است چون خروج از عدم به وجود است در فعل است در قائم ، زیدٌ قائمٌ فکر می‌کند به زور ایستاده‌اند او را فقط آن قیام را نگاه می‌کند آن ثبوت را نگاه می‌کند اما اگر گفت قام ، اسناد را نگاه می‌کند در اسناد ظاهرش این است که با اراده باشد مثلا دقت کردید ؟**

**این که ایشان می‌گوید افعال سجایا نجل ، علم، کرم ، احمر ، اسفر درست است این مطلب ایشان اینها اختیاری نیست اما خوب می‌توانیم استثناء بکنیم بگوییم طبیعتا در فقه مثل مات زیدٌ در مات زیدٌ اختیار نیست اما در قام زیدٌ هست همان طور که این شعر الان برای شما خواندیم این ممکن است این که این وجهی را که ایشان آوردن روشن نیست .**

**و ذلک مما لا یمکن فیه الارادة والاختیار بعد ایشان دارد فهیئة الماضی والمضارع لا دلالة فیها علی الاختیار دلالت بر اختیار نمی‌کند، نعم تمتاز هیئة فعل الامر عن سائر الافعال فی اعتبار الاختیاریة وذلک لامرین هیأت افعل این طور است به خاطر دو جهت که حالا دیگر امروز من هم خسته هستم و خیلی حال ندارم فردا دیگر وقت هم تمام شده چون ، فردا لکن تعجب است از مرحوم نائینی که خوب ما خود ایشان می‌دانند گاهی فعل ماضی به معنای امر است دیگر اعاد صلاته مثلا ، یعید صلاته ، نکته را به هیأت نزنند نکته را به انشاء و عدم انشاء بزنند .**

**آن وقت انشاء هم باز فرق می‌کند مثلا انشاء عقود بعتک کتابی ، انشاء مثلا فرض کنید دعاء و اینها باز انشاء افعال و به اصطلاح اعتبرات قانونی یعید صلاته تعجب است از ایشان که به هیأت فعل زدند فعل ماضی خوب فعل ماضی به معنای انشاء هم می‌آید مثل هیأت امر فرق نمی‌کند مثل بعت ، هم در اینجا می‌آید بگوییم در مثل بعت اختیار شرط است اگر بلا اختیار فروخت یعنی نکته ، نکته‌ی هیأت فعلی این نیست . نکته اخباری و انشائی است ، دقت می‌کنید ؟**

**حالا شاید هم مرحوم نائینی در درس این طور فرمودند نمی‌دانیم حالا من که سر در نیاوردم ظاهرا این که ایشان فرمودند که فعل ماضی و مضارع خوب یعید صلاته این هم مثل همان دیگر مثل افعل است دیگر اعد صلاتک فرقی نمی‌کند ، یعید صلاته با اعد صلاتک یکی است ، اگر بنا شد در اعد صلاتک اراده و اختیار باشد یعید صلاته هم درش اراده و اختیار است فرقی نمی‌کند .**

**یکی از حضار : اگر امر به مضارع یا ماضی باشد کنایه نیست ؟**

**آیت الله مددی : نه درست است .**

**یکی از حضار : کنایه از امر یست ؟**

**آیت الله مددی : نه**

**یکی از حضار : واقعا موضوعٌ له فعل ماضی و مضارع واقعا می‌تواند**

**آیت الله مددی : البته مرحوم نائینی گفت در اعتبارات قانونی بیشتر فعل مضارع می‌آورند در انشاء ، در صیغ بیشتر فعل ماضی می‌آورند این را مرحوم نائینی در آن حاشیه‌ی مکاسب گفتند آنجا متعرض شده است ، لکن ما فعل امر هم داریم در قوانین فرق نمی‌کند ، فعل ماضی هم داریم .**

**چرا و سرش هم این بود چون فعل ماضی دلالت بر تحقق می‌کند یعنی یک امری نبوده و شده و قطعا هم شده فعل ماضی معنایش این است این با انشاء عقود بهتر می‌سازد ، وقتی می‌خواهد بگوید بعتک یعنی می‌خواهد بگوید این ملک تو نبود ، ملک تو قرار دادم و قطعی شد اما یعید کانما توجه خطاب امر است ممکن است این انجام بدهد ممکن است انجام ندهد آن مناسب با فعل مضارع است یعنی عقود مناسب با فعل ماضی است اعتبارات قانونی مناسب با فعل مضارع است روشن شد ، این مطلب را نائینی در منیة الطالب فرمودند در اینجا ندارند در آن حاشیه‌ی مکاسبشان دارند .**

**و حرف بدی نیست اجمالا لکن ما اعاد در فعل ماضی هم داریم خوب در صلاة هم داریم در غیر ، اختصاص به فعل ، حالا در مثل کفایه و دیگر می‌گویند اگر فعل ماضی آمد دلالت بر اینکه تأکید می‌خواهد بکند کانما این محقق است من دارم می‌بینم تو انجام دادی ، لکن این خصوصیت که حتما محقق باشد این هم روشن نیست .**

**علی ای حال توضیح ما این بود که اصولا این نکته‌ی فنی‌اش این است که اینها در لغت‌ها اینطوری بوده بعضی ‌از لغت‌ها برای معانی انشائیه لغت خاصی قرار ندادند رفتند از لغت اخباری قرض گرفتند این در حقیقت این طوری شد ، بله در لغت عرب آن که برای انشاء است افعل است ، هیأت افعل برای انشاء است اما در بقیه‌ی موارد اصلا از لغت دیگر قرض گرفتند از جمل خبریه قرض گرفتند یعنی در لغت ممکن است در بعضی از لغت اصلا از جمل خبریه قرض نگیرند ، لغت خاصی برای انشاء عقود بگذارند ، لغت خاصی را برای اوامر، دقت فرمودید ؟**

**ما عرض کردیم یک بحث عرف عام داریم ، بحث قانونی داریم ، بحث لغت داریم ، در لغت عرب این طور شد ، در لغت عرب این طور شد آمدند از جمل خبریه قرض گرفتند و در قرض گرفتن می‌دانید دیگر توسع دارد این دایره‌ی خاصی ندارد بله مناسب با عقود همان فعل ماضی است بعت در فارسی هم همین است می‌گوید کتاب به تو فروختم ، نمی‌گوید کتاب را می‌فروشم ، نمی‌گوید ابیعک الکتاب نمی‌گوید انا بایعٌ لک الکتاب همچنان که در عربی نمی‌گوید ابیعک ، چون شبهه‌ی این است که اخبار باشد برای آینده هنوز انجام نداده است ، این بعتک می‌گوید می‌خواهد بگوید قطعی است اولا فعل را آورد برای اینکه بگوید یعنی بایع نگفت ، ثبوت نیست ، فعل آورد یعنی می‌خواهد بگوید نبود شد ، این نبود شد از خصائص فعل است ثانیا فعل ماضی می‌خواهد بگوید قطعا شد ، قطعا من این کار را انجام دادم اما اگر گفت ابیعک آن هم احتمال دارد مشکل دارد ابیعک هذا .**

 **به نظرم در بعضی از روایاتش دارد ابیعک ده دوازده ، این روایت ده دوازده ابیعک دارد به نظرم ، اصلا در بعضی از روایات ابیعک دارد که ده دوازده ، در روایت متعه هم دارد روایت ابان بن تغلب است اتزوجک علی کتاب الله وسنة نبیه بک فاذا قالت نعم فهی زوجته در روایت متعه سندش معتبر نیست اما این آمده در روایت متعه در روایت ابان بن تغلب که به قول آقایان می‌شود قبول ، این را گرفتند قبول ، تقدم قبول بر ایجاب ، نگرفتند ایجاب از طرف مرد باشد .**

**چون آقای خوئی می‌گوید بالاخره ایجاب و قبول ممکن است یکی‌اش از طرف مرد باشد یکی از طرف زن باشد اما اصطلاحا این طور نیست که ایشان فرمودند بنای اصحاب بر این است که در باب ازدواج ایجاب فقط از طرف زن باشد ، قبول هم فقط از طرف مرد باشد و اگر مرد بنا شد ابتداء بکند لفظی را ببرد که دلالت بر قبول می‌کند .**

**لذا در باب این روایت این است ، سرش این است اگر زن گفت زوجتک می‌گوید هم فعل ماضی می‌آید که قطعی باشد هم باب تفعیل را می‌آید که جعلت نفسی زوجةً ، اما اگر مرد بخواهد بگوید اتزوجک می‌گوید هم فعل مضارع می‌آورد یعنی می‌خواهد بگوید کار من باید بعد از تو باشد ، اساسا تو هستی بعد من هستم .**

**یکی از حضار : قبول من همه کار نیست .**

**آیت الله مددی : ها همه‌ی کار دست من نیست ، دقت کردید ؟**

**اتزوجک می‌گوید بعد هم دلالت بر تفعل می‌کند یعنی قبول او زوجتک باید بگوید این اتزوجک باید بگوید ، دقت کردید ؟ پس در حقیقت این نیست که ایجاب از طرف مرد است خیلی نکته‌ی فنی است ها ایجاب از طرف مرد نیست اینجا تقدم قبول بر ایجاب است اگر بخواهیم نکته‌ی فنی بگوییم تقدم قبول ، چون تقدم قبول بر ایجاب است هم باید ماده‌اش یعنی هیأتش را عوض کند هم هیأت فعلی‌اش را عوض بکند ، مثل اینکه مرحوم نائینی فرمود در اعتبارات قانونی با فعل مضارع مناسب‌تر است .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**